

از ارباب نظم تاریخ جریان این قنات به این مضمون گفته ، مصراع :

آبرو یافت اردکان زین آب

مزرعه نارسستان

مکانیست به غایت خوش هوا و محل نزول قوافل . در سنه ثمانین و الف

- حاجی شرف الدین عقدائی در آنجا سرائی محقر ساخته خانه آخرت خود را آباد ساخت و همچنین در موضع عقدا سرای دیگر به اتمام رسانیده .

مزرعه خلیل آباد

در حوالی نارسستان واقع گشته ، در سنه احدی و سبعین و الف که حاجی خلیل

عقدائی از ولایت هندوستان مراجعت نمود قناتی حفر کرده به اجرای [۱۵۰] ب

- آب سعی موفور به عمل آورده مبلغی کلی صرف نمود و در وقتی که مشارالیه اراده ۱۰ حفر قنات داشت و هنوز قطره ای آب به کام احدی نرسیده بود با آن که از آن محل تا قریه عقدا قریب چهار فرسخ مسافت است متمولان و ارباب ثروت بل درویشان و اصحاب دهقنت به امید آنکه شاید آب این قنات به عقدا آید و مزرعه عقدا که چون تیه حضرت موسی از آب و آبادانی دور است مانند جنات عدن گردد ، بعد از استخاره و مصلحت عقلا در صحاری قریه مزبوره به این خیال مجال طرح خیابانها ۱۰ و باغات و بساتین انداختند و هر يك فراخور استطاعت غایت سعی به عمل آوردند و مدتی در آن امر اوقات شریف ضایع گردانیدند . بعد از عهدی که حاجی خلیل سعی نموده مبلغها صرف نمود قلیلی آب جریان یافت و در همان مکان طرح مزرعه محقر انداخت و قطره ای آب به کام مردم عقدا نرسیده چون ماهی از تشنگی کباب گشتند . بر صحیفه خاطر ارباب هوش مستور نماناد که این حرکات ساکنان عقدا ۲۰ چه به حکایت شخصی که نعلی یافته بود به مثل آن [۱۵۱] الف می ماند و آن مبین می گردد در این حکایت :

شیرین سخنان فصاحت طراز و شاخچه بندان قصه پرداز چنین حکایت

کرده اند که شخصی بود به قید مفلسی گرفتار ، روزی به راهی می گذشت يك پا نعل

دید افتاده آن را برداشته شادان و خندان روی به منزل خود نهاد و در نهایت فرح می گفت، شعر:

نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد

که روز محنت و غم روبه کوتاهی آورد

و چون به در خانه رسید در گاه کوتاه و در نظرش حقیر نمود با خود اندیشید که این نعل را ضایع نتوان گذاشت. از دوستی مبلغی به قرض گرفته اسبی باید خرید. اما این در گاه به غایت کوتاه است و شاید در محل عبور اسب زین شکسته گردد. فی الحال بذائی طلب کرده به کندن در گاه اشتغال نمود و محلی به جهت بستن اسب ترتیب داد. و او را زنی بود به غایت مسنة عقیمه، شعر:

هشتاد و پنج ساله نگاری که داده بود

از غازه و خضاب رخ و زلف را صفا

ازین حال اطلاع یافت، به نزد شوهر آمده مقنعه از سر کشیده گفت، شعر:

وه که کحل روشنی در چشم عالم بین نماند

برگ عیش و شادمانی در دل غمگین نماند

این چه فکر است که به خاطر رسانیده و چه اراده است که کرده ای و اسب

چرا به این مکان می بندی، ای بی رحم جفا کار [۱۵۱ب] و ای سنگین دل ستمکار

فکر نمی کنی که من که انیس و مونس و زوجه توام و هنوز از باغ زندگانی میوه

مراد نچیده ام حامله شوم و بعد از انقضاء مدت فرزندمی در وجود آید و آن مولود

ارجمند پسری باشد و به هزار مشقت و تعب او را شیر داده پرورش نمایم و چون

شش هفت سال از عمر او بگذرد روزی که من از حالش غافل باشم به این جایگاه

آمده مرکب تند سرکش تو لگدی زده آن سرو بوستان آزادی را به خاک هلاک

اندازد و مرا در فراق جگر گوشه ام در خاک و خون نشاند. شوهر چون این حدیث

استماع کرد، شعر:

زد دست و درید پیرهن را

کین مرده چه می کند کفن را

و خود را به زمین زده شور عاشورا در گرفت و می گفت این ابر فتنه بار
که باران بلا می بارد از کجا پدید شد و این لشکر غم که متاع دل به بغما می برد
از چه مهر هجوم کرد. شعر:

گلی هرگز نبوئیدم به باغی

۵ که خارش بر دلم نهاد داغی

نخوردم لقمه‌ای از خوان گردون

که آغشته نشد آن لقمه باخون

پس زن و شوهر لباس سو کواری پوشیده در ماتم فرزند نشسته اضطراب و
زاری می کردند. اقوام و همسایگان [۱۵۲ الف] از این حال آگاهی یافته به
منزل ایشان آمدند و به اتفاق ماتم از سر گرفتند، شعر:

۱۰

آن یکی جامه پاره این جان کرد

ماتمی شد که شرح نتوان کرد

و هر يك به زبان حال می گفتند که ای چرخ ستمگر این چه داغ فراق بود
که بر دل ما نهادی و میوه عمر و زندگانی ما را به باد فنا بردادی، شعر:

۱۵

گر رود بر چرخ آه آتش آلود دلم

آب در چشم ملایک گردد ازدود دلم

ایشان درین مصیبت بودند که شخصی بر در خانه آمده گفت که من از راهی
می گذشتم و يك پا نعل اسبم افتاده و چنین خبر دادند که صاحب این خانه
برداشته و به عنف و تشدد تمام نعل را از آن مرد ماتم رسیده گرفت. هم در زمان همگی
از لباس سو کواری بیرون آمده اقربا و همسایگان سرخویش گرفته متفرق گشتند.

۲۰

بر رأی عالم آرای اصحاب اعتبار پوشیده نماناد که بلده جنت صفات یزد
در زمان سلاطین ماضیه خصوصاً آل مظفر به کمال معموری و آبادانی رسیده و در
ایام سلطنت خاقان سعید میرزا شاهرخ سلطان بیشتر از پیشتر بقاع خیر احداث یافته

زراعت و عمارتش در افزود و به یمن همت آن پادشاه و افر مکرمت و از کان
 دولتش قصبات [۱۵۲ ب] و باغات و بساتین بهشت آیین محتوی بر قصور دلپذیر
 صفت نضارت و تعمیر پذیرفت و در آن ایام کثرت خلایق و وفور بدایع مواضع
 به درجهای انجامید که ساحت کوه و دشت سمت تضایق گرفت و از قریه تفت تا
 ۵ تل الله اکبر تمامی فضای بیابان باغ و بستان و چمن و گلستان شده و از کثرت بقاع
 دلکش و نزهت عمارات فردوس و ش آن عرصه وسیعه غیرت افزای طارم فیروزه-
 گون گردون گردید و هر جهان دیده در فصل بهار بر آن مواضع نضارت آثار عبور
 نماید بهشت عدن را در دنیا مشاهده نموده حکایت گلستان ارم را افسانه موهوم
 پندارد، شعر:

همه در خرمی بسان بهار

گشته در دیده ها بهار نگار

گفتار چهارم

در سبب بنای خطه فردوس منزله یزد و ذکر
عمارت حصار و قلعه مبارکه و غیر ذلک

از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان ستوده رقم مورخین بلاغت شیم به
تحقیق پیوسته که بانی این خطه اسکندر رومی است . و چنانچه در تواریخ مبسوطه
مسطور است بعد از آنکه اسکندر بر دارا که [۱۵۳ الف] فرمانفرمای بلاد عجم
بود استیلا یافت و روشک دختر او را به عقد ازدواج در آورده به دارالملک حضرت
سلیمان علی نبینا وعلیه السلام آمد و در اصطخر فارس به جای سلاطین عجم نشست
در آن حین شخصی که از اولاد کاوس بود خروج کرده بهری آمد و به استخلاص
۱۰ ملک موروث همت گماشت و همچنین از هر ولایت شاهزاده کیانی نژاد پای جرأت
پیش گذاشته علم ملک گیری برافراشتند ، اسکندر بعد از استماع این اخبار از
اصطخر فارس در حرکت آمده در بلده ری تلافی فریقین دست داده اسکندر بر
شاهزادگان دست یافت و همگی را در قید اسار کشیده باز به اصطخر معاودت فرمود
و امر فرمود تا از تمامی بلاد ایران اولاد پادشاهان عجم و احفاد امرای ما تقدم را
گرفته به سلاسل و اغلال کشیده به اصطخر آوردند و اسکندر امر فرمود تا همگی
۱۵ را از دار اعتبار بلند گردانند . ارسطاطالیس که وزیر و مدبّر امور اسکندری بود
مانع شده نگذاشت . آنگاه اسکندر علم عزیمت به جانب خراسان انعطاف فرمود
و چون زمین یزد که در آن وقت صحرائی بود از آب [۱۵۳ ب] و آبادانی به -
غایت دور محل نزول موکب ظفر قرین آن خسرو حشمت آئین گشت به وزیر

صایب تدبیر گفت که این صحرائی است در غایت اعتدال هوا ، چنانچه آبی یافت می شد به عمارت آن امر می فرمودم . حکیم دانشمند در جواب عرض نمود که این زمین ریک بوم است و به خاطر من چنان می رسد که رفاقت و موافقت در میانه ساکنان این ارض نباشد ، و صلحت آن است که در اجرای آب سعی فرموده حصارى نیز ساخته شود و شاهزادگان عجم را در آن مکان باز داشته قلم عفو به جراید جرایم ایشان کشند . پادشاه کشور گشا وزیر خیر خواه را تحسین و انعام فرموده امر نمود تا مقنیان قنات دهاباد شهر را جاری ساختند و مهندسان و معماران طرح قلعه انداخته حصار آن را تا محاذی فلک اخضر برافراشتند و در این مقام که امروز به زندان سکندر اشتهار یافته عمارتی عالی اساس بنا نهاده در میان آن چاهی مانند درون حاسدان تار و تنگ حفر و در قعر آن جائی ترتیب داده شاهزادگان کیانی را باز داشت و آن عمارت را موسوم نمود به « کثه » ، و به عبارت یونان از کثه زندان را خواسته اند . و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی که مدتی در خطه یزد به تحصیل کمال [۱۵۴ الف] اشتغال داشته درین بیت اشعاری فرموده، شعر:

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت ۱۵

رخت بر بندم و تاملک سلیمان بروم

اما می تواند بود که مراد خواجه شیرین کلام [از] زندان بلده یزد و ازملک سلیمان دارالملک فارس را خواسته باشد ، چه مقصود اسکندر از بنای آن زندان بوده و تا کنون وضع و شریف و مجاور و مسافر را به قدر حال غم و پریشانی می باشد . ۲۰

بر الواح خواطر تحقیق کنندگان اخبار سابقه مستور نماند که اهل تواریخ برآیند که بعد از آن که اسکندر بردارای بن داراب استیلا یافت و او را به قتل آورد و در اصطخر فارس به جای پادشاهان عجم نشست به فرمان او تاریخ اسکندری نوشتند و در همان سال به ساختن کثه و بنای خطه یزد امر فرمود و از آن تاریخ

تا سنه تسع و سبعین و الف هجرية النبويه عليه افضل الصلوة و اکمل التحیات که اول سال تألیف این صحیفه بلاغت آثار جامع مفیدی است يك هزار و نهصد و هفتاد و نه سال می شود ، و العلم عندالله .

و چون اسکندر جهان فانی را وداع کرده به عالم جاودانی شتافت بعد از

- چهار صد سال آفتاب دولت شاپور بن اردشیر از افق شهر یاری طلوع نمود و او پادشاهی بود [۱۵۴ ب] مایل و رانگ به ظلم و تعدی و تا مدت چهل سال عجزه و زیردستان پایمال حوادث بودند . روزی شاپور از منجمان مدت عمر و سبب هلاک خود تحقیق نمود به عرض رسانیدند که يك سال دیگر از عمر خسرو جهان باقی مانده و واقعه ناگزیر در طوس خراسان بر کنار چشمه سبز اتفاق خواهد افتاد . او عهد نمود که به جانب طوس و خراسان نرود . چون شش ماه بگذشت خون از دماغش گشوده به هیچ وجه باز نایستاد و اطبا از معالجه عاجز آمده گفتند پادشاه را باید از ظلم توبه کرده و به جانب طوس و چشمه سبز رفته به عبادت اشتغال نماید ، شاید که این بلیه مندفع گردد . شاپور بعد از استماع این سخن دست در دامن توبه و انابت زده متوجه خراسان شد و چون به آن محل که او را کته می خواندند رسید اعتدال هوای آن سرزمین درو اثر کرده بقدر خون از دماغش ایستاد و اندک توانائی در جسد او پدید آمد . به وزرا وند ما گفت این زمینی مبارک است . در اینجا شهری می سازم به نام یزدان . پس امر فرمود تا در ساعتی فرخنده طراحان و معماران . صورت شهری مشتمل بر چهار بازار هر بازاری چند چهار سوق متساوی . [الا] ضلاع و چهار طاقهای رفیع و بازار های وسیع و حمامات بر لوح [۱۵۵ الف] مهارت کشیدند و قصر های عالی نمودار گردانیدند و آن را یزدان گرد نام نهاد و اسم خود را که شاپور بود به یزدجرد مبدل گردانید و چند قنات جاری ساخته به طرف خراسان نهضت نمود و چون به کنار چشمه سبز طوس رسید روی نیاز بر خاک نهاده از کرده ندامت برد . حکیم علی الاطلاق او را شفای کامل عنایت فرمود . بعد از دو ماه روزی بر سر همان چشمه نشسته بود ، ناگاه اسبی به غایت نیکو

به نظرش در آمد، بگرفتن آن امر فرمود. فرمانبران چندان که سعی نمودند نتوانستند گرفت. یزد جرد خوده توجه شده اسب را بگرفت و زین و نمد زین طلب داشته بر پشت اسب گذاشت. خواست که سوار شود آن اسب لگدی بر سینه اش زده فی الحال طایر روحش از قفس بدن در پرواز آمده به عالم دیگر شتافت. ۵ معماران و بنایان که به عمارت یزد مشغول بودند چون این خبر شنیدند دست از شغل خود کشیده عمارات ناتمام ماند.

و چون ولد ارشد یزد جرد که به بهرام گور اشتهار داشت به پادشاهی نشست یزد را به اقطاع شاهزاده یزد جرد خلف خود که او را یزد گرد اصغر می گفتند عنایت نمود. شاهزاده به یزد آمده ساکن گردید و از تمامی بلاد [۱۵۵ ب] خانه کوچ و دانشمندان و هنرمندان طلب کرده به سکنی امر فرمود و عماراتی که نا تمام مانده بود به اتمام رسانیده باغات و بساتین سبز و خرم گردانید و قریه یزد آباد و دهاباد و بادین آباد که به بهادین آباد مشهور گشته احداث فرمود و چون در صدر این مقاله مجملی از احوال شاهزاده و عمارات او درین بلاد گزارش^۱ یافته درین مقام به همین قدر اکتفا شد.

۱۵ بر ضمیر منیر واقفان سیر و آثار و طالبان قصص و اخبار مستور نماید که هر يك از پادشاهان عجم که بر سریر سلطنت قرار گرفته اند در آبادانی خطه بهشت منزله یزد غایت سعی فرموده قری و مزارع احداث کرده اند و از آن جمله آنچه از تواریخ مبسوطه به نظر حقیر در آمده بعضی در جلد اول این مجلد و برخی در صدر این صحیفه به مقتضای مقام نگارش یافته الحال مناسب چنان است که شرحی از آثار پادشاهان زمان اسلام به دستیاری بنان بیان گردد. ۲۰

بدان ای عزیز که در وقتی که رایات اقبال سلطان جلال الدین ملک شاه سلجوقی بلندی گرفته عروس مملکت ترکستان و خراسان و آذربایجان در کنار کشید عنان عزیمت به قصد تسخیر [۱۵۶ الف] عراق انعطاف داد و نخست ایلچی

- با نامه به نزد سلطان علاءالدوله کالنجار که فرمانفرمای عراق عجم بود فرستاد و در نامه ذکر نمود که حرمت آن پادشاه و الاجاه بر ما واجب و لازم است، اما به حکم ضرورت ما را ولایتی وسیع می باید که دارالسلطنه نمائیم و به غیر از بلده اصفهان محلی دیگر گنجایش عسا کر^۱ نصرت مآثر ندارد. چه مسموع آن عالیجاه شده باشد که هیچده هزار قوشچی پیوسته در رکاب فیروزی اثر است، سایر خدام بدین قیاس باید کرد و اصفهان به ما گذاشته از عراق و فارس هر مملکت که اختیار نمایند به اقطاع ایشان مسلم می داریم. سلطان علاءالدوله بعد از ورود ایلچی و مطالعه نامه در جواب نوشت که بر همگنان ظاهر است که مرا به دنیا چندان محبت نیست، اما از مسکن چند روزه ناگزیر است. اگر خطه یزد که محقرترین ولایات است به اقطاع من مقرر شود تا در آن مملکت به عبادت پروردگار عالمیان اشتغال نمایم از الطاف سلطان بعید نخواهد بود. سلطان ملکشاه ازین جواب خرم شد. ارسلان خاتون صبیبه سلیمان شاه عم خود را به عقد سلطان علاءالدوله در آورده [۱۵۶ب] به جانب اصفهان فرستاد و پیغام داد که یزد دارالعباده و اقطاع ابدی آن جنابست، باید که بدان صوب توجه فرموده به عبادات قیام نمایند. و سلطان علاءالدوله در سنه اربع و خمسمائه بدان بلده آمده و از آن زمان یزد به دارالعباده^{۱۵} موسوم گشت.

- بر ضمایر مطالعه کنندگان این اوراق پوشیده نماند که چنانچه مورخین بلاغت آئین مرقوم خامه مشکین شامه گردانیده اند یزد ولایتی است در وسط اقلیم سیوم و از جمیع حوادث و نوائب محفوظ. طول آن از خان سرخ هشت فرسخی ابرقوه تا رباطشتران و مفازه که اصل بیابانک است شصت فرسخ و عرض از قلعه^{۲۰} یاغمش که وسط راه اصفهان و یزد است تا مزرعه کرمانشاهان سمت کرمان پنججاه فرسخ. و در دشت هموار و در میان کوهستان قصبات و قری معموره بسیار هست مشحون به چشمه های آب عذوبت مآب و مرغزارهای نضارت آیات و از امارات

جودت آب و هوای آن خطه آنکه حسن رخسار و لطف شمایل جوانان آنجائی درالسنه و افواه ناظران مناظم دانائی مثل گشته و در این معنی بر زبان بلاغت بیان بعضی از شعرا و سخن آرایان ایات گذشته. و انواع اشجار میوه دارد درباغات اکثر قصبات هست و اثمارش به غایت خوب و سازگار حاصل می گردد.

و دیگر آنکه خطه یزد مخدره ای است که هرگز رخساره به هیچ بیگانه ننموده و فضای آن سرزمین محروسه ای است که در هیچ وقت پای مخالفان بادپیما اورا نیپموده.

ذکر عمارات زمان ابو جعفر سلطان علاء الدوله بن مجد الدوله کالنجار

از ورود مقدم همایون سلطان عالیشان خطه یزد رونقی تازه یافت و امر فرمود تا در محله شهرستان طرح مدرسه عالی اساس انداخته دو منار بر درگاه بلند گردانیدند و به جهت مدفن آن شهریار گنبدی بسان طاق نیلگون فلک ترتیب داده به طلا و لاجورد تزئین نمودند و مسجدی هم در همان محله ساختند و اتمام مدرسه و مسجد در سنه ثلث و عشر و خمسمائه بوده و الحال مدرسه در افواه عوام مشهور گشته به دو مناره و سلطان در گنبد مدرسه آسوده و در « تاریخ قدیم یزد » مذکور است که جسد او از هم نریخته و مانند شخصی که در خواب باشد ملاحظه بینندگان شده.

و ایضاً فرمود در سنه اثنی و ثلثین و خمسمائه تا حصارى در گرد شهر کشیده چهار دروازه مفتوح و دروب را از آهن [۱۵۷ الف] ترتیب نمودند : درب کوشک نو و درب قطریان که به درب شاهی مشهور گشته و درب مهر بجرد و درب کیا.

و سلطان را چهار امیر بود : ابو مسعود بهشتی و ابو یعقوب دیلمی و ابو یوسف و کیانرسو.

ابو مسعود محله باغ بهشتی را بنا نمودی و ابو یعقوب قنات یعقوبی حفر کرده محله یعقوبی احداث نمود . و کیانرسو در سنه سبع و عشر و خمسمائه قنات نرسوباد جاری ساخت و در محله سرریک مدرسه بنا فرموده گنبدی عالی

اساس طرح انداخت و الحال به مدرسه فخرجلاد شهرت یافته و در نهایت خرابی است . و کیا شجاع الدین برادر کیانرسو در سرریک مدرسه‌ای در جنب مدرسه برادر خود بساخت و الحال به غیر از یک گنبد که نصف طاق آن منهدم گشته دیگر اثری از آن پیدا نیست .

۵ و ارسال خاتون حرم محترم سلطان علاء الدوله در دره مسجدی نیکو بنا فرمود و بر درگاه مناری ساخت و آن اول مناری است که در آن ملک علم گشته . و در سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمائه فتوری بر قوایم آن راه یافته بیفتاد . و مسجد مزبور مسجد خرابی است که در جنب مسجد جامع واقع است .

و همچنین هر یک از غلامان و خدام و کنیزان آن خاتون عظمی عمارتی ساخته و قناتی جاری نموده اند ، مثل خواجه صواب و خواجه ریحان که به اتفاق [۱۵۷ ب] قنات سوی را جاری نموده در میانه کثویه و شهر دهی احداث کردند . و ابر و مبار که که دو جاریه خاص بودند قنات ابر و مبار که جاری ساخته تا کنون مجاوران خطه یزد از آن مستفیض می شوند .

چون در جلد اول ایسن مجلد شمه [ای] از احوال خدام و موالی سلطان علاء الدوله و حرم او ارسال خاتون و تعداد عمارات و قرای هر یک ذکر شده در این مقام به همین اختصار رفت .

ذکر بعضی از عمارات ایام سلطنت امیر عدالت آئین

امیر مبارز الدین محمد مظفر و اولاد آن خسرو فیروزی اثر

در جلد اول این صحیفه سمت اندراج یافته و پرتو اشاره بر تبیین این حکایت تافته که در سنه ست و ثلاثین و سبعمائه سلطان اعظم سلطان ابوسعید بهادر خان به ریاض رضوان خرامید و در ممالک ایران از احقاد چنگیز خان پادشاهی نافذ فرمان نماید . در هر سوی سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمده عمال ولایات دم از استقلال زدند و امیر مبارز الدین محمد در خطه یزد ندای اناولا گیری در داد و به وفور جلادت که لازمه ذات کامله الصفاتش بود بر زین ملک ستانی نشست

و در سنهٔ سبع و اربعین و سبعمائه [۱۵۸ الف] همت عالی نهد به عمارت حصار و غیر ذلك مصروف فرمود و بعضی از محلات که بیرون شهر بود داخل نمود مثل کوچه سنبلان و کوچه محمد جلال و کوچه صندوقیان و باغ بهشتی و مدرسه اتابک سام و کوچه جنب مدرسه اتابک و دارالشفای صاحبی و محله ایلچی خان و مزار شرف‌الدین خضر و کوچه پای بوز و سنجدستان و باب کیا و از درب شاهی تا درب مادر امیر باروی جدید کشید . و هفت دروازه مفتوح ساخت و درهای آهنی به کار گذاشت : اول دروازه مهریجرده ، دوم دروازه قطریان که به درب شاهی شهرت یافته ، سیم دروازه ایلچی خان ، چهارم دروازه کوشکنو ، پنجم دروازه مال-امیر ، ششم دروازه سعادت ، هفتم دروازه نو . و الحال دروازه سعادت و دروازه نو مسدود ساخته‌اند . و برگرد حصار برجهای عالی ترتیب نمود و قرب دروازه سعادت خانقاه مزین به کاشی و حمام و بازاری مشتمل بر دکا کین بسیار به اتمام رسانید و سرای ترکان را عمارت نمود .

و چون نوبت سلطنت به نصرت‌الدین شاه یحیی بن شاهزاده امیر مظفر بن مبارزالدین محمد رسید حفر خندق کرده [۱۵۸ ب] بر هر دروازه دری دیگر از آهن به کار گذاشت و برجهای عالی بر هر دروازه ساز نمود و در طرف خراسان شش برج گسیخته به عوض گاو پهلوی بنا نمود و تمامی بارو را استحکام داده خاکریز و سنک انداز ساخت . و بریک جانب شهر که اکنون به قلعه کهنه مشهور گشته دولتخانه مشتمل بر عمارات بسیار و گلشن و بساتین ساخته همواره منقش به طلا و لاجورد نمود . و دو مدیسه در جنب خانقاه جدش امیر محمد ساخته نصر قیبه نام نهاده در سنهٔ ست و سبعین و سبعمائه به اتمام رسید . و همچنین در میان شهر چهار سوقی مع بازار مشتمل بر چهل دکان ساخته بازار گنبد نام کرد . و در جنب مسجد جامع کبیر طنبی رفیع ساخت ، و در اهرستان باغ ساباط که به باغ شاهی معروف گشته و در قصبه مهریجرده باغ نعمت‌آباد و در قریهٔ تفت باغ کوشک احداث فرمود .
و قریهٔ نعیم‌آباد و فتح‌آباد که از مشاهیر قرای یزدند نیز از آثار آن پادشاه

شهید است و قنات یحیی آباد و نصرت آباد میبد و نارخیری نیز به فرموده آن جناب جاری گشته .

« [۱۵۹ الف] و سابط جهانگیر که به طاق سپهر فلک مساوی است به فرموده سلطان جهانگیر خلف شاه یحیی ارتفاع یافته . و چون به مقتضای مقام در این نسخ قری و مزارع و سایر عمارات آل مظفر سمت ذکر یافته درین مقام قلم بلاغت انجام به تعداد و توصیف آنها نپرداخت و عنان بیان را به صوب دیگر معطوف ساخت .

بیان سبب ساختن قلعه مبارکه و ذکر بعضی از آثار

خامه واسطی نژاد در جلد اول به تقریر این حکایت زبان گشاد که حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان خاطر از مهمات مملکت عراق و فارس فارغ ساخته سر پر غرور شاه منصور را از دارعبرت در آویخت و از فارس عنان عزیمت به صوب اصفهان معطوف نموده در هفتم شهر رجب سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائیه در موضع قومشه به قتل شاهزادگان مظفری فرمان داد و بزرگی ایشان به یاسا رسیدند و امیر تیمور که قبر چین را به حکومت یزد تعیین نموده خود متوجه دشت قبچاق شد. بعد از اندک زمانی امیر تیمور قبر چین امیر علی بیگ را به نیابت خود گذاشته روانهٔ خدمت حضرت صاحبقران شد. [۱۵۹ ب] حاجی آبدار و پسر ابوسعید طبسی که مانند ایشان بی باکی بود با هفت نفر در شبی از شبها خروج کرده امیر علی بیگ را به قتل آوردند و خزانه [وی] را تصرف نموده در همان شب خواجه فیروز را که با مال فراوان به رسم تجارت به یزد آمده بود کشته اسباب او را ضبط نمود و علی الصباح که خسرو جنود انجم به عزم تسخیر ممالک چهارم به تخت نیلگون فلک بر آمد سلطان محمد پسر ابوسعید طبسی بر فراز مسند سلطنت قرار گرفته ۲۰ قرب ده هزار نفر برو بیعت کرده شهر و نواحی را ضبط نمود و چون این اخبار به اطراف و اکناف منتشر گشت از عراق والی اصفهان و حاکم اردستان و نائین و از فارس امیرزاده پیر محمد بن میرزا عمر شیخ با سپاه فراوان زیاده از چند و چون به جهت دفع سلطان محمد به جانب آن خطه نهضت نمودند و آن بی باک در شهر

متحصن شده تا مدت چهار ماه احدی برو دست نیافت . و چون کار بر محصوران تنگ و قحط و غلا در شهر روی نمود پسر ابوسعید در شب بیستم ماه رمضان سنه ثمان و تسعین و سبعمائه با جمعی از ملازمان از راه نقبی که به طرف **ریگ فیروزی** بود بیرون رفته در آنجا بدست [۱۶۰ الف] لشکریان امیر زاده پیر محمد گرفتار شده به قتل رسید .

و چون خبر عصیان و طغیان متمردان به مسامع مقربان بارگاه جاه و جلال حضرت صاحبقران رسید رأی جهان آرای گیتی گشا اقتضای آن فرمود که در خطه یزد به جهت حفظ خزانة و اموال دیوانی و محل حکومتگاه حکام قلعه ساخته گردد . بنا بر آن به فرمان آن حضرت در سنه ثمان و ثمانمائه بر جنوبی شهر که در آنجا دیوانخانه شاه یحیی بود باروئی عریض و طویل کشیده خندق عمیق حفر نمودند و بر جهای عالی و سنگ انداز ترتیب داده يك دروازه در اندرون شهر و یکی روبروی میدان قلعه مفتوح ساختند . و الحق در اندک روزی چنان قلعه به اتمام رسانیدند که ساکنانش در وقت جمع ذخیره دانه از سنبلة فلك بتوانستند چید و قاطنانش به هنگام احتیاج گوشت حمل را در تاب آتش آفتاب کباب می توانستند کرد . و امیرزاده اسکندر بن میرزا عمر شیخ در اندرون قلعه قصری رفیع و حمامی نیکو بنا فرموده در نهایت تکلف به اتمام رسانید .

و بعد از آنکه سریر سلطنت و فرمانفرمائی اکثر معموره جهان به وجود خاقان مظفر اوامعین السلطنة و الخلافة شاهرخ میرزا خلف [۱۶۰ ب] صاحبقران مغفور امیر تیمور آرایش یافت و به یمن نصفت و حسن معدلتش تمامی بلاد و امصار معمور و آبادان گشت زمام امر ایالت و حکومت خطه یزد را در قبضه اقتدار امیر کبیر اعظم اعدل امیر جلال الدین چقماق شامی نهاد .

خلاصه ای از احوال امیر مشارالیه آنکه در اوایل حال از جمله امرا و سرداران شام بود و در محلی که حضرت صاحبقران کمند همت بر تسخیر عرصه عالم انداخته متوجه روم گردید و چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است ملک فرخ فرمانفرمای روم در مقام جنگ و جدال آمده صف نبرد آراست، امیر جلال الدین

چقماق در اثناء جنگ با اولاد امجاد و خدام و عساکر و خزانه از صف سپاه روم عنان گردانیده به خدمت خاقان مظفر لوا شاهرخ میرزا شتافته حلقه بندگی و اطاعت آن پادشاه در گوش جان کشیده روز به روز به مزید جاه و جلال ممتاز می گردید تا آنکه به ایالت خطه یزد معزز گردیده بدان ملک شتافت و لوای عدالت بر مفارق اهالی و رعایا گسترده به یمن معمار همت عالی نهمتش عرصه آن ولایت رشک روضه ارم گردید و در آن خطه بقاع الخیر و ابواب البر مانند مساجد و خوانق و مدارس بنا نمود و قری [۱۶۱ ب] و قصبات مرغوب و مستغلات^۱ بر آن وقف فرمود.

و چون تفصیل تمامی موجب اطناب می شود طوطی کلک شیرین منقار در توصیف بعضی از آنها نغمه سرائی می کند که در سنه احدی و ثلثین و ثمانمائه آن امیر عالیشان در اندرون قلعه مبارکه چهار صفا و طنبی و شاه نشین و دیوانخانه به غایت نیکو بنا فرمود و به جهت هر یک از او کلا و ملازمان عمارات عالی تمام به طلا و لاجورد به اتمام رسانید. و در «محلّه دهوک اسفل» مسجد جمعه و خانقاه و کاروانسرا و حمام و مصنعه و قنادخانه و چاه آب سرد و بازاری مشتمل بر دکان کین بی شمار به سعی و اهتمام ساخته گشت و بدان جهت آن مکان به **محلّه میر چقماق** مشهور گشته ۱۵ و در برابر مسجد خانقاهی ترتیب نمود و در میان صحن آن حوضی وسیع ساخته آب خیر آباد دهوک جاری نمود. و ایضاً سرائی که به خان شمس یوسف اشتهار یافته آن نیز از آثار آن جناب است. و همچنین امیر عادل در محلّه مزبور کاروانسرائی چون پایه دولتش رفیع و حوضی چون دامن عفتش وسیع و بر در کاروانسرا سبابی مروح باچنددکان بنا فرمود و الیوم کاروانسرا [۱۶۱ ب] مشهور به کوه مره و ۲۰ بازار تمام خراب شده. و حمامی در کنار میدان ساخت. و در مقابل مسجد سقاخانه و چاه آب سرد که مضمون آیه وافی هدایه «وسقاهم شراباً طهوراً» در شأن او نازل بود احداث فرمود. و دوازدهدکان در بیرون ترتیب داده تمامی به طلا و لاجورد منقش و به کاشی الوان مزین فرمود و القاب خاقان مغفور شاهرخ میرزا و ذکر بانی و تاریخ اتمام

که سنهٔ ثلاثین وثمانمائه بوده به کاشی نصب نمود . و اکنون سقایه و بازار به **شاطریه** مشهور و مسکن لوطیان بی سروپا و قماربازان بیخبر از ذکر خدا گردیده و چنان موضع شریف از نکبت آن سکنه به لوٹ جنایت و شغل ناشایست آن طبقه کسیف گشته امید که به مضمون « کل شیء یرجع الی اصله » به حالت اصلی معاودت نموده از ننگ بدنامی آزاد گردد .

و در سنهٔ احدی و اربعین وثمانمائه که نوبت ایالت و امارت خطهٔ یزد به **امیر شمس الدین محمد میرک** خلف ارجمند امیر جلال الدین چقماق رسید در اندرون قلعهٔ مبارکه عمارات عالی منقش به طلا و لاجورد ساخت و در کنار **میدان سعادت** که به **میدان قلعه** معروف گشته باغی طرح انداخت [۱۶۲ الف] و در میان باغ قصری رفیع ارتفاع بنا فرمود . و **امیر الیاس** ولد آن جناب باغی مشجر در جنب باغ والد بزرگوار احداث نمود . و **بیکه سلطان** بنت شاهزاده بایسنغر که حرم امیر جلال الدین چقماق بود در یک طرف **میدان سعادت** باغی طرح انداخته سبابی مروح بر در باغ ساخت . و الیوم تمامی باغات خراب و بجای آنها خانه‌ها ساخته شده و مشهور گردیده به **باغ و معملهٔ مکرالیان** .

بر مرآت ضمیر منیر ارباب جاه و مکنت روشن و مبرهن خواهد بود که امیر جلال الدین چقماق و امیر شمس الدین محمد میرک و سایر اولاد و خدام و موالیان و متعلقان او در شهر و بلوکات از حد تعداد بیرون ساخته‌اند مثل مساجد و مدارس و خوانق و رابطه و بقاع و غیر ذلك و املاک و رقبات و قری و مزارع بی شمار بر آنها وقف فرموده‌اند ، از آن جمله آنچه برین حقیر ظاهر گشته در جلد اول این مجلد به دستیاری **کلك** و قایع نگار مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده ، بنا برین درین مقام به همین قدر اختصار نمود .

[۱۶۶ ب] مقاله پنجم از مجلد سیوم

در ذکر بعضی از غرائب روزگار و شرح شمه‌ای از احوال
کثیر الاختلال سرگشته وادی ناکامی محمد مفید
مؤلف کتاب افادت ایاب جامع مفیدی

۵ اصناف حمد و سپاس بی قیاس مالک الملکی را که رفعت سرا پرده عظمتش برتر
از ساحت موفوره المساحة کون و مکان است و بسط بساط مملکتش بیرون از
فضای وسعت نمای زمین و زمان ، شعر:

کمال پادشاهی در دو عالم

نباشد غیر او کس را مسلم

۱۰ و اجناس درود و صلوات مکرمات اساس عظیم الشانی را که پوشیدن لباس
نبوتش سبب افتخار اساطین سلاطین کامرانست و نوشیدن کاس اطاعتش موجب
استظهار صنادید خواقین نافذ فرمان ، شعر:

تعالی الله زهی شاه مکرم

مباهی از قدومش نسل آدم

۱۵ صلی الله علیه و آله وسلم علی وجه الاکمل والاتم .

اما بعد بر ضمیر منیر مهر تنویر کیمیا تأثیر جمعی از اصحاب تجارب که
انقلابات روزگار دیده و بسیار تغیرات لیل و نهار مشاهده کرده باشند ظاهر و هویدا
خواهد بود که کارهای دنیا به تقادیر الهی باز بسته است و به کوشش و جهد آدمی
زیادت تفاوتی در آن پدید نیاید. پس هر که از آدمیان خردمند تر باشد در طلب آن

خوض ننماید و عمر عزیز را فدای مردازی [۱۶۳ الف] که دشمن بسیار دارد نکند ، بیت:

این جهان بر مثال مرداریست

کر کسان گرد او هزار هزار

این مر آن را همی زند، مخلب

وان مرین را همی زند منقار

آخر الامر بر پرند همه

وز همه باز ماند این مردار

روزی که در کارخانه « نحن قسمنا بینهم » قسمت یافته باشد به مدد حرص و

شره زیاده نشود و حاصل کار جز وبال و نکال نباشد ، شعر:

گر چه بسی لقمه به دست آوریم

بیشتر از روزی خود کی خوریم

پس ز پی آنچه نه روزی ماست

این همه تشویش کشیدن چراست

راه رضا گیر و بسرومند شو

حرص به يك سو نه و خرسند شو

و اگر جمال حکم قضا از پس پرده به جلوه نیاید کو کب نور افشان حسن

طالع از افق اقبال طلوع نمی تواند نمود و تا کار گزار^۱ قدر در دکان مشیت

نگشاید متاع شناسندگی و کفایت در بازار قبول رواج نمی تواند یافت ، نظم:

قدر کالای هنر از آسمان هم برتر است

مشتری اما ندارد چشم بینا بر زمین

و بی مقتضای مشیت ربانی هر رقمی که اندیشه رنگ آمیز بر لوح خیال کشد

به آخر نقش خرابی پذیرد^۲ ، و هر افسونی که عزیمت خوان تدبیر پیش آرد عاقبت

رنگ افسانه گیرد ، شعر:

چه نقش‌ها که برانگیختم و سود نداشت

فسون ما [۱۶۳ ب] براو گشته است افسانه

- پس محقق شد که اگر حق سبحانه و تعالی خواهد مقصود هر کس بی محنت و تعب بدست او آید و اگر اراده ایزدی به حصول آن تعلق نگیرد جد و جهد فایده ندهد. پس حکم الهی را برگردن باید گرفت و سر تسلیم بر خط تقدیر نهاد،
- مصراع:

درمان ما رضا به قضا داد نست و بس

- به تبیین این مقال و تفصیل این اجمال صورت احوال مسود این اوراق پریشان محمد مفید مستوفی ابن نجم الدین محمود بافقی الاصل یزدی المسکن تواند بود که مدتی بود که سودای حب جاه رخت در ظلمت سرای سوید ای دل این غافل کشیده
- ۱۰ تمنای بزرگی و حشمت می نمود، شعر:

کیست کین جادووش افسونگر از راهش نبرد

کیست کز جام فریبش جرعه غفلت نخورد

- تا در زمانی که چهار بالش اورنگ سلطنت بلاد ایران و مسند خلافت و فرمانروائی عرصه ربع مسکون به وجود فایض الجود اعلی حضرت سپهر منزلت
- ۱۵ سلیمان رتبت خورشیدشوکت قدر قدرت قضا صولت بر جیس سعادت جمشید تمکین فریدون آئین، شعر:

قضا فرمان شهنشاه جوان بخت

فلک خرگاه ماه آسمان تخت

- خلاصه سلاطین نامدار، نقاوه خواقین کامکار، والا گهر صدف شهریاری، در
- ۲۰ درج سروری و جهان‌داری، نیر برج دولت و کرامت، ماه آسمان سپهر رفعت و عظمت،
- شعر:

شهی کز قدر وی گر نکته رانم

نهد پا بر سر کیوان بیانم

شهی کز هیبت او گر کنم یاد

دهد بنیاد طاقت کوه بر باد

فروزان از رخس نور الهی

شکوهش زینت اورنگ شاهی

چو جدش خاتم پیغمبرانست

یقین او هم شه آخر زمانست

السلطان العادل الاعظم و الخاقان المعظم المکرم ابوالمظفر سلطان شاه سلیمان

الصفوی بهادر خان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه آرایش یافت و صیت عظمت

کامکاریش در اطراف جهان چون نیر اعظم در نصف النهار ظاهر گردید [۱۰۴ الف]

۱۰ آن تمنی از دیاد پذیرفت^۱، بیت:

خیال حوصله بحر می پزم هیبات

چهاست در سر این قطره محال اندیش

بنا بر آن کمر سعی و اجتهاد بر میان بسته ابرام را شعار خود ساخت و به

منزل امرا و ارکان دولت تردد آغاز نهاد و به دانه درم و دینار مرغ دل همگی را

۱۵ را در دام فریب آورده منصب استیفای موقوفات دارالعباده یزد را به قبضه تصرف

آورده بر متکای وساده استیفا تکیه داد و روزگار به زبان هاتف غیبی مضمون این

ندا به گوش هوش این حریص در داد، بیت:

دولت آنست که بی خون دل آید به کنار

ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست

در آن حین دوستی مشفق عزیزی همدمی، شعر:

خردمندی امینی کاردانی

ز روی تجربه بسیار دانی

که از جام روزگار بسی تلخ و شیرین چشیده و در کشاکش دوران بسی

دشواری و آسانی دیده، مصراع:

با خبر و بی خبر از هر چه هست

ازین حال اطلاع یافت. به منزل این ضعیف تشریف داده به زبان نصیحت و سرزنش فرمود مرد عاقل آن است که در فاتحه کار نظر بر خاتمه آن اندازد و قبل از نشانیدن نهال ثمر آن ملاحظه کند تا از کرده پشیمان نگردد و از گفته پریشان، چه آن پشیمانی و پریشانی [۱۶۴ ب] جز شماتت اعدا و ملالت احبافایه ای ندارد، مصراع:

پشیمانی چه سود آخر که در اول خطا کردی

این منصب که در طلب آن سعی ها کردی و آن را دولت و جاه تصور نمودی عملیست شوم و مهمیست مذموم^۱. چه جمعی که پیش از این در این منصب اقدام نموده علم اقتدار افراشته بودند روزی به رفاه حال در عشرت و شادکامی نگذرانیده و شبی به فراغت خاطر بر بستر استراحت نغنودند. بلکه از زمان ظهور فلق تاهنگام غروب شفق در گفت و شنود محصلان شدیدالانتقام یا وظیفه خواران کثیرالابرام خون جگر می خوردند و از وقت نمایش قمر تا اوان آرایش عالم به خورشید انور در بحر تفکر غوطه می خوردند. چون کار به جان و کارد به استخوانشان رسید بعضی از لباس حیات عاری شده و در زاویه ولایت عقبی منزوی گردیدند و برخی ترك مصاحبت و مجالست دوستان و احبا گفته پا در بلاد غربت و ناکامی گذاشتند، شعر:

من آنچه شرط بلاغت با تو می گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

و بزرگی درین باب فرمود، شعر:

عاقل آن است که در تجربه نفع و ضرر

از حریفان دگر بهره خود بردارد

هر چه آن است کزو نفع زسد بستاند

و آنچه از وی ضرری فهم کند بگذارد

و اگر در مبادی حال در موعظت تو تقصیر روا دارم و در نصیحت تو غفلت

ورزم در دوستی خیانت کرده باشم [۱۶۵ الف] ، مصراع :

مشنو سخن هر کس و بشنو سخن من

ای غافل اشارت علما در آنچه گفته‌اند ساعی پیش از اجل میرد چه چیز

است و مراد ازین انقطاع زندگانی و فوت شدن لذت حیات نیست بلکه رنجی پیش

آید که حیات را منقص گرداند و هر لحظه مرگ را به آرزو باید طلبید و هر

آینه مرگ از زندگانی که در آن معصیت بود و مع هدایه تلخی گذرد به مراتب خوش‌تر

است ، بیت :

چنین که نیست دلت را ز غصه فرسودن

هزار بار به از بودنست نا بودن

اما می دانم نصیحت من در تو اثر نخواهد کرد و شره نفس و حرص مال

و تمنای جاه پرده غفلت بر پیش دیده‌ات کشیده و رأی ترا ضعیف گردانیده است

و با آنکه می دانی که ضرر این کار بی غایت و خطر این مهم بی حد و نهایت است

در طلب آن سعی‌ها کردی، چنانچه بیماری که آرزوی خوردن بر و غلبه کند اگر

چه مضرت آن را می‌داند به آن التفات ننماید و بر وفق آرزوی خود عمل کند

و چنین کس که از متابعت هوای نفس نتواند گذشت هر چه پیشش آید از بلا و عنا

بباید کشید و اگر شکایت کند هم از خود شکایت باید کرد ، نظم :

من ناله ز بیگانه ندارم که دلم را

هر غم که رسیدست هم از خویش رسیدست

[۱۶۵ ب] که از دولت فانی و منصب بی اعتبار به این همه رنج و محنت نیرزد،

مصراع :

از سرابستان دولت میوه شادی مجوی

چون این سخنان استماع کردم در بحر تفکر فرو رفته بعد از ساعتی سر بر آورده گفتم آنچه فرمودی عین شفقت و مرحمت است و دقیقه‌ای از دقایق نصیحت فرو نگذاشتی. اما این مهم که من اختیار نمودم به جهت منفعت و حب مال و جاه نیست، بلکه فایده آن توفیق یافتن است که در آن حال تواند دوستان را به لطف نواختن و کار عجزه و فقرا ساختن و از آن منفعت دنیا و توشه آخرت انباشتن، شعر:

همت بلند دار که نزد خدا و خلق

باشد بقدر همت تو اعتبار تو

و هر که درجه بلند یافت اگر چه چون گل کوتاه زندگانی باشد خردمندان به سبب ذکر جمیل او را دراز عمر شمرند و آنکه دون همت و در پی آزار خلاق باشد و به جهت ذخیره مال عمل دنیا اختیار کند و در آن حال عجب و غرور را سرمایه خود سازد اگر چه دیر پاید نزدیک اهل کمال قدر و اعتباری نداشته باشد و ازو حسابی نگیرند، بیت:

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند

چون این سخنان به عرض او رسانیدم مانند غنچه خندان گردید [۱۶۶ الف] ۱۵ و زبان بیان بر گشاد و در ادای سخن داد فصاحت داده گفت، شعر:

ای دل به جهان چهره بهبود مجوی

در بحر فلک گوهر مقصود مجوی

می باش ز جستن فراغت فارغ

چیزی که به دهر نیست موجود مجوی ۲۰

ای یار عزیز به تصور فایده و همی و منفعت خیالی خود را در مهلکه انداختن و به مهم موقوفات دخیل شدن دلیل جهلست. هیچ عاقل زهر به یقین و تریاک به گمان نخورد و هیچ خردمند محنت نقد را به راحت نسیه قبول نکند، شعر:

نیست برابر به نزد مردم دانا

یکدمه غم با هزار ساله تنعم

و من شنیده‌ام که تو همیشه از مجازرت اهل فساد ترسان بوده و پیوسته از مصاحبت ایشان به‌دل انکار می‌کرده در لباس صلحا و زهاد و در نظر خلائق جلوه می‌نمودی و در مجالس و محافل به‌سمع جمع می‌رسانیدی که صحبت اهل دنیا چون تربیت مارت ، هر چند مار گیر در تعهد آن رنج بیشتر کشد آخر چاشنی از بن دندان به‌وی خواهد داد ، و ملازمت اهل خرد و مصاحبت علماء و صلحا مانند طبله عطار است که اگر از آن متاع چیزی به کسی نرسد عاقبت روایح عطر او مشام را معطر خواهد ساخت ، شعر:

باش چون عطار کز پهلوی او

[۱۶۶ب] خانه گرد عطر پراز بوی او

و از اوان ایام زندگانی تا این زمان کمر خدمت علما و فضلا بر جان بسته هیچ واعظی فصیح کلام زبان به ادای نصایح نگشود که تو در پای منبر او حاضر نبودی و هیچ امامی به ادای اقامت نپرداخت که ردای ریا بر دوش افکنده در قفای او نماز نگزاردی^۱ و از راه شید جام خوشگوار روح ریحانی از دست گذاشته تسبیح و مسواک بر داشتی و خود را از لذت گلاب ناب یزدی که اگر قطره‌ای در کام غمدیده رسد غم هزار ساله از خاطر گذارد ، محروم ساختی . نظم:

چنان می‌که گر ریزیش در سبو

همه قل هو الله خیزد ازو

و اکنون حرص فریبنده و طبع فتنه انگیز را بر عقل مستولی ساخته به کل و تجرّع مال وقف دهان گشادی و از مضمون بیت حافظ شیرین کلام غافل افتادی که فرموده ، بیت:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد

کی می‌حرام ولی به ز مال اوقافت

مرد عاقل باید که حرص را بر خود حا کم نسازد و سر به فرمان او در نیاورد.